

# نمازِ سبک دو رکعتی و مصایب کتابخوانی

## جواد ماهر

دانش‌آموزان دو کلاس سوم را بردیم مسجد؛ نماز جماعت بخوانند. در کتابشان آموزش نماز آمده و معلم‌هایشان علاقه‌مندند عملی آموزش ببینند. چندبار در نمازخانه مدرسه نماز خوانده‌اند. بامزه نماز می‌خوانند. یک‌بار من پیش‌نماز بودم و معلم‌هایشان نبودند. حین نماز از هیچ ادا و اطواری فروگذار نکردند. این‌بار در مسجد دو صف اول، آدم‌بزرگ‌ها و ریش‌سفیدها بودند. بعد، چهار صف دانش‌آموزان. خانم معلم‌هایشان هم پشت پرده پیش‌خانم‌ها. وسط بچه‌ها ایستادم و نماز را بستیم. دو رکعت آرامش نسبی برقرار بود. رکعت سوم یک‌هوا پس از سجده دو، سه نفر از دانش‌آموزان دست‌ها را به پا کوبیدند و بقیه هم همراه شدند. شلپ شلوپ توی مسجد راه افتاد. نمازم را شکستم و آرام‌شان کردم. نماز ظهر که تمام شد، ریختند که از مسجد بروند بیرون. گفتم یک نماز دیگر هست. نشستند. در نماز دوم، هنرشان را باز در رکعت سوم رو کردند. الله‌اکبرهای نماز را با امام جماعت بلند می‌گفتند. باز دعوت به خویشتنداری کردم. سلام نماز دوم را که امام گفت؛ همه کردند سمت در مسجد. امام جماعت قصد وعظ و نصیحت داشت؛ ولی ناکام ماند. از او عذرخواهی کردیم و برگشتیم مدرسه. طاقت دانش‌آموزان کلاس سومی در حد اقامه یک نمازِ سبک دو رکعتی است.

زنگ چهارم برای کلاس اول زنگ مطالعه برگزار کردم. دانش‌آموزان چشم‌هایشان را بستند و نفری یک کتابِ خوشمزه گذاشتم روی میز یا توی دست‌شان. چشم‌ها را باز کردند. کتاب‌ها را باز کردند. ورق زدند. عکس دیدند و حرف و کلمه‌هایی که یاد گرفته‌اند را پیدا کردند. بعد کتاب‌ها را جمع کردم و برای‌شان دو تا کتاب داستان خواندم. زنگ خورد. برخی می‌گفتند کتابی که دست من بوده را برای‌مان بخوانید، ولی زنگ خورده بود. یک نفرشان چسبید که این کتاب را برایم بخوانید. «اژدهای بدجنسی که چشم‌هایش آستیگمات... بود/ نبود! نوشته فریدون عموزاده خلیلی، تصویرگر غزاله بیگدلو، انتشارات علمی و فرهنگی.» توی کلاس یکی، دو صفحه برایش خواندم، بچه‌ها ریختند

سرمان. رفتيم توي حياط دم در نشستيم ريختند سرمان. رفتيم کنار حياط نشستيم و غرق خواندن شديم. دورمان جمع شدند و گوش مي‌دادند كه يكهو آب ريخت روي‌مان. روي من و كتاب و بچه‌ها. دانش‌آموزي سُر خورده و بطري آبش روي ما چپه شده بود. ما و كتاب خيس شديم. رفتيم توي سالن. يك دستمال برداشتم و كتاب را خشك كردم. دوباره رفتيم سر كلاس. ته كلاس نشستيم و در حلقه بچه‌ها كتاب را تا ته خوانديم.

منبع: روزنامه اعتماد 29 دی 1401 □□□□□□